

خردسالان

# دوست



سال چهارم

شماره ۱۸۸۰ پنجمین

۲۵ فرورداد ۱۳۸۵

۲۵۰ تومان



- |    |  |                  |    |   |                 |
|----|--|------------------|----|---|-----------------|
| ۱۳ |   | غروب خورشید      | ۳  |  | با من بیا       |
| ۱۷ |   | چمنزار           | ۴  |   | بادبادک         |
| ۲۰ |   | قصه‌ی حیوانات    | ۷  |  | نقاشی           |
| ۲۲ |   | گرگ بلا          | ۸  |   | فرشته‌ها        |
| ۲۴ |   | کاردستی          | ۱۰ |  | مزه‌ی شیرین توت |
| ۲۵ |   | فرم اشتراک       | ۱۱ |  | جدول            |
| ۲۷ |  | ترانه‌های آسمانی | ۱۲ |  | بازی            |

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: صدق صفروورد

● لمیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر خورشید

● امور مشترکین: محمد رضا صفری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۴۲، نشر خورشید

تلفن: ۶۶۷۰۱۹۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳، فاکس: ۶۶۷۱۳۳۹۹

پدر و مادر عزیز، مریب گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. برپیدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...



دوست من سلام.

من باقالی هستم.

با گرم شدن هوا من هم سبز می شوم، سبز و پردانه،

دانه‌هایی خوش مزه و مقوی!

مادرم می گوید: «مردم با باقالی غذاهای فوش مزه درست می کنند.»

من که نخورده‌ام، اما تو حتما خورده‌ای!

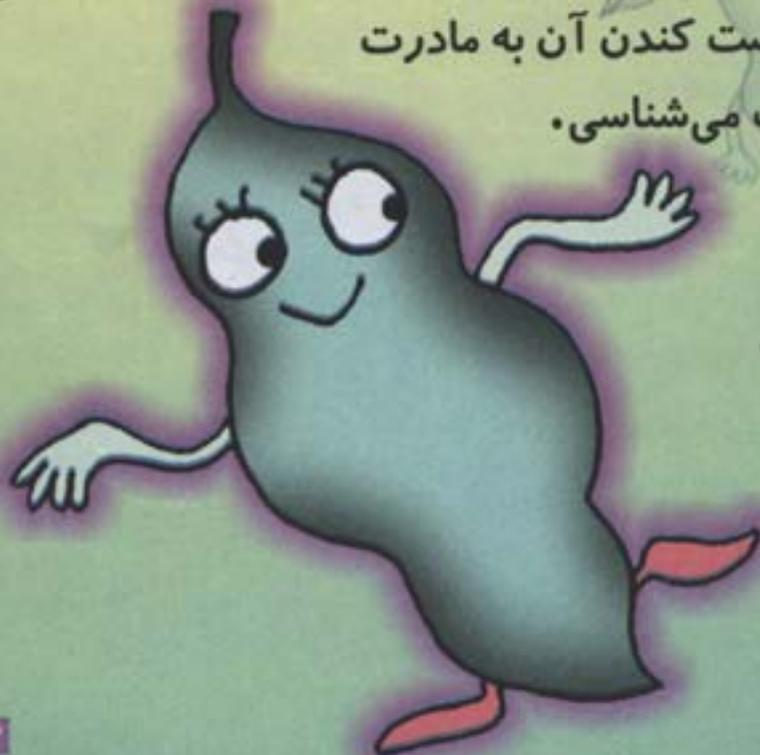
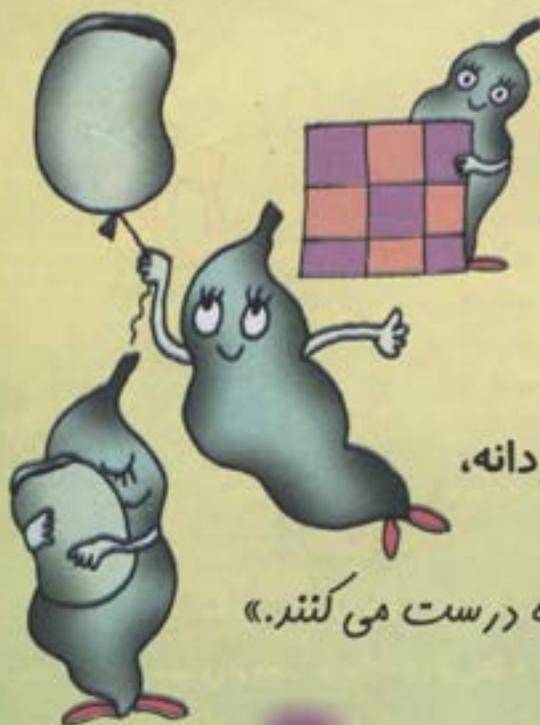
شاید هم در پاک کردن و پوست کندن آن به مادرت

کمک کرده‌ای. پس مرا خوب می شناسی.

حالا برای یک گردش زیبا در

صفحه‌های رنگارنگ مجله‌ی

دوست خردسالان با من بیا...





# بادبادک

مهری ماهوتی

یک روز قشنگ پاییزی، آسمان دشت پر از بادبادک‌های قشنگی بود که کنار هم پرواز می‌کردند.

قرقره‌ی سفید، همین‌طور که به آسمان نگاه می‌کرد، روی زمین می‌چرخید و مثل قرقره‌های دیگر، لا به لای گل‌ها و چمن‌ها به این طرف و آن طرف می‌دوید. بادبادک او، همان که گوشواره‌های بلند داشت، آن بالا بالاها همراه باد می‌رقصید. قرقره‌ی سفید با خودش فکر می‌کرد: «نگند یک وقت یکی از بادبادک‌ها به یازبادک من تنه بزند. نگند نخ آن‌های دیگر به نخ من پیچند. نگند باد، بادبادک‌ها را با خودش ببرد.» آن وقت خودش را جابه‌جا می‌کرد و گاهی نخ بلندش را آن طرف‌تر می‌کشید، گوشواره‌های، آن بالا بالاها، بالاتر از همه‌ی بادبادک‌ها می‌پرید.

چشمش به قرقره‌ی سفید بود که مثل یک نقطه‌ی سفید کوچک، این طرف و آن طرف می‌رفت.

با خوش‌حالی فریاد زد: «یک کمی دیگر، یک کمی دیگر، بیشتر تر، بیشتر تر!» قرقره‌ی سفید به خودش نگاه کرد و گفت:

«نخ‌های من تمام شده، کاش می‌توانستم تو را باز هم بالاتر بفرستم.»



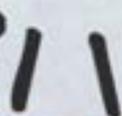


گوشواره‌ای دوباره فریاد زد:  
« فهمیدم! تو کار خودت را کردی. حالا نوبت من است.»  
قرقره‌ی سفید با دهان باز کوچکش به آسمان آبی  
قشنگ نگاه می‌کرد. ناگهان احساس کرد از  
روی زمین بلند شده.  
چیزی نگذشت که خود را میان زمین و  
آسمان دیدوبالا و بالاتر رفت.  
گوشواره‌ای او را با خودش آن بالا بالاها کشید.  
قرقره‌ی سفید به آسمان رسید.

# نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته‌ها



بعضی وقت‌ها کارهای خانه آن قدر زیاد می‌شود که مادرم را حسابی خسته می‌کند. مثل دیروز که شیر آب آشپزخانه خراب شد و همه جا را آب گرفت. مادرم از صبح توی آشپزخانه کار کرد و کار کرد. من و حسین توی اتاق بازی می‌کردیم که تصمیم گرفتیم به مادر کمک کنیم. اما مادر گفت:

«اصلاً توی آشپزخانه نیایید!»

دلیم می‌خواست او را خوش حال کنم. اما چه طوری؟ به حسین گفتم: «بیا با هم اتاق را مرتب کنیم.»

من و حسین تمام اسباب بازی‌ها را از روی زمین جمع کردیم و آن‌ها را سر جایشان گذاشتیم. بعد من چند تا بیسکویت توی بشقاب عروسکی گذاشتم و مادر را صدا زدم. مادرم دست‌هایش را شست و به اتاق آمد. از دیدن اتاق تمیز و مرتب خیلی خوش حال شد و گفت:

«مثل این که دو تا فرشته‌ی کوچولو این اتاق را مرتب کرده‌اند!»

من و حسین خندیدیم و به مادر بیسکویت تعارف کردیم. مادرم بیسکویت خورد و من و حسین را بوسید. من او را خوش حال کرده بودم. من خدا را خوش حال کرده بودم.



# مزه‌ی شیرین توت



ای درخت خوب توت  
مهربان نازنین  
باز هم باریده است  
توت‌هایت بر زمین

دسته‌های مورچه  
می‌رسند از هر طرف  
توت‌ها را می‌برند  
توی لانه، صف به صف

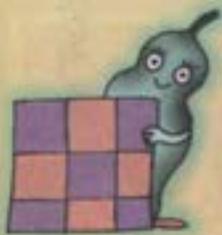
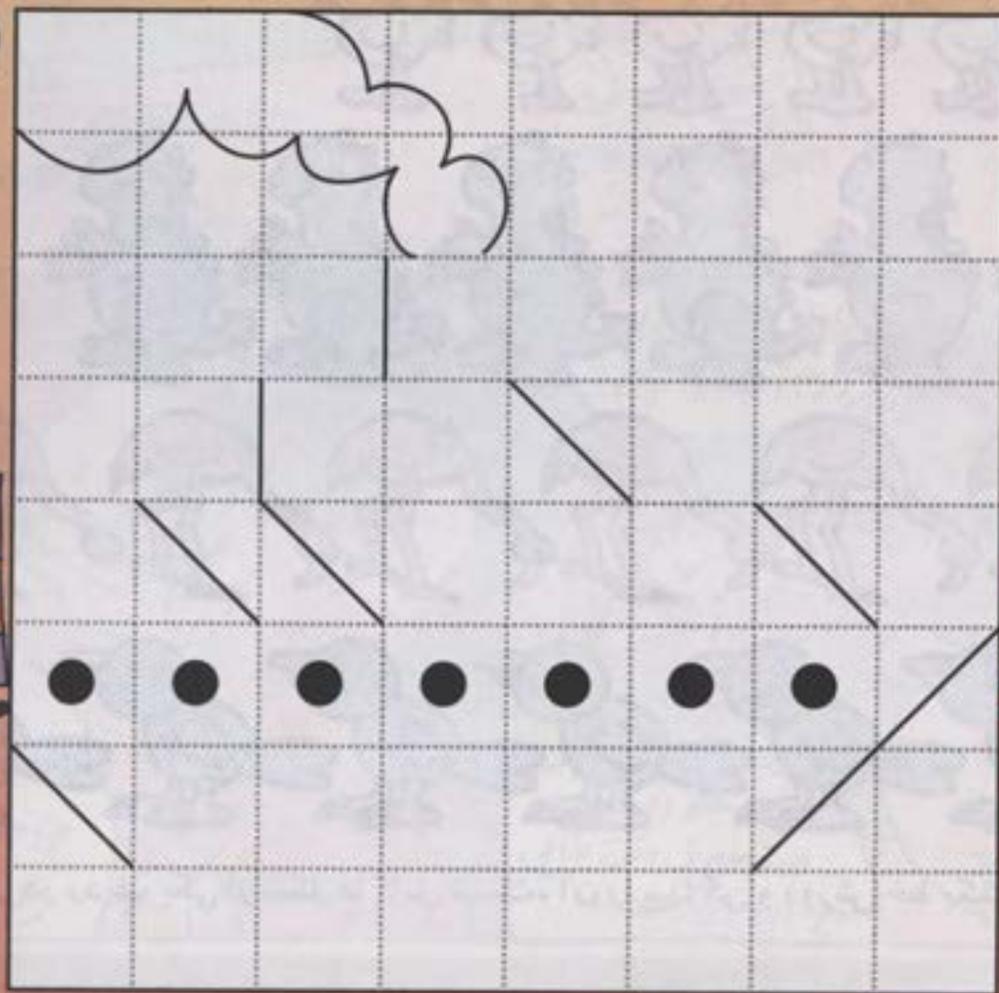
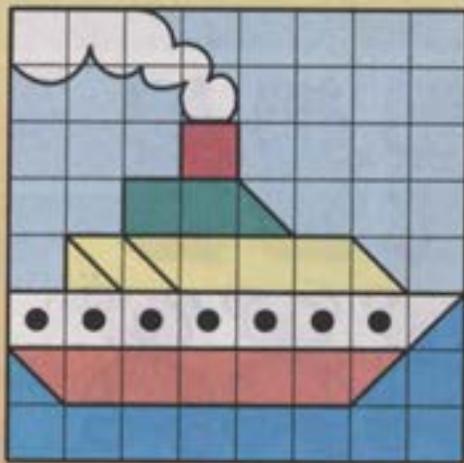
می‌رسند از آسمان  
دسته‌ای گنجشک و سار  
می‌خورند از دست تو  
توت‌های آب دار

کرده ما را با نشاط  
مزه‌ی شیرین توت  
از من آدم بگیر  
تا مگس یا عنکبوت

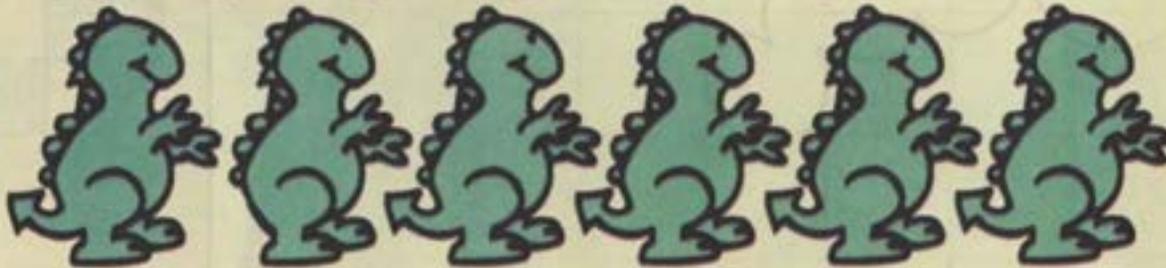
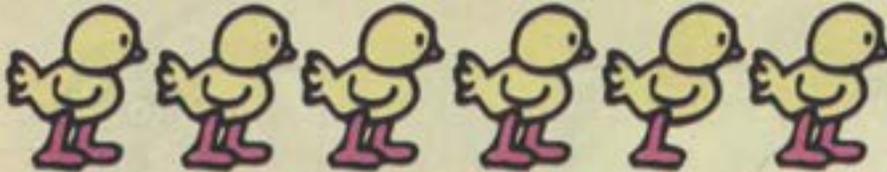
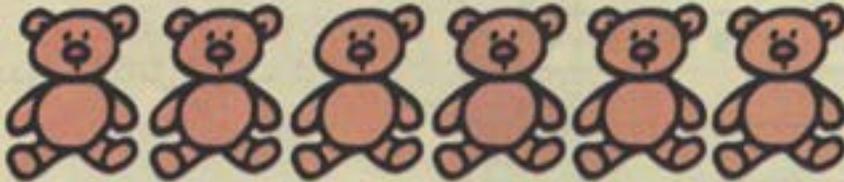
من تشکر می‌کنم  
از محبت‌های تو  
با اجازه ریختم  
اسطل آبی پای تو

# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



در هر ردیف یکی از شکل‌ها کامل نیست. آن را پیدا کن و دورش خط بکش.

غروب خورشید!

مامان! مامان!  
من رو ببین!

من عاشق  
آب بازی هستم!

بابا من رو  
آورده کنار دریا!  
خیلی قشنگه!



مامان! مامان!  
دارم آب بازی میکنم!

حقیق!  
بیا این جا بپریم!  
می خوام یک چیز  
زیبا نقونت بدم...

خیلی جلو رفتم!  
می ترسم یک وقت بلایی  
سر اون بچه بیا...





خورشید اصلاً حرکت نمی‌کنه.  
این کره‌ی زمینه که دور خودش می‌چرخه  
و برای همین به نظر ما می‌آد که  
خورشید دایره حرکت  
می‌کنه و توی آب فرو  
می‌ره... فیهی...؟



خودت رو نگه دار  
من الان می‌آم...

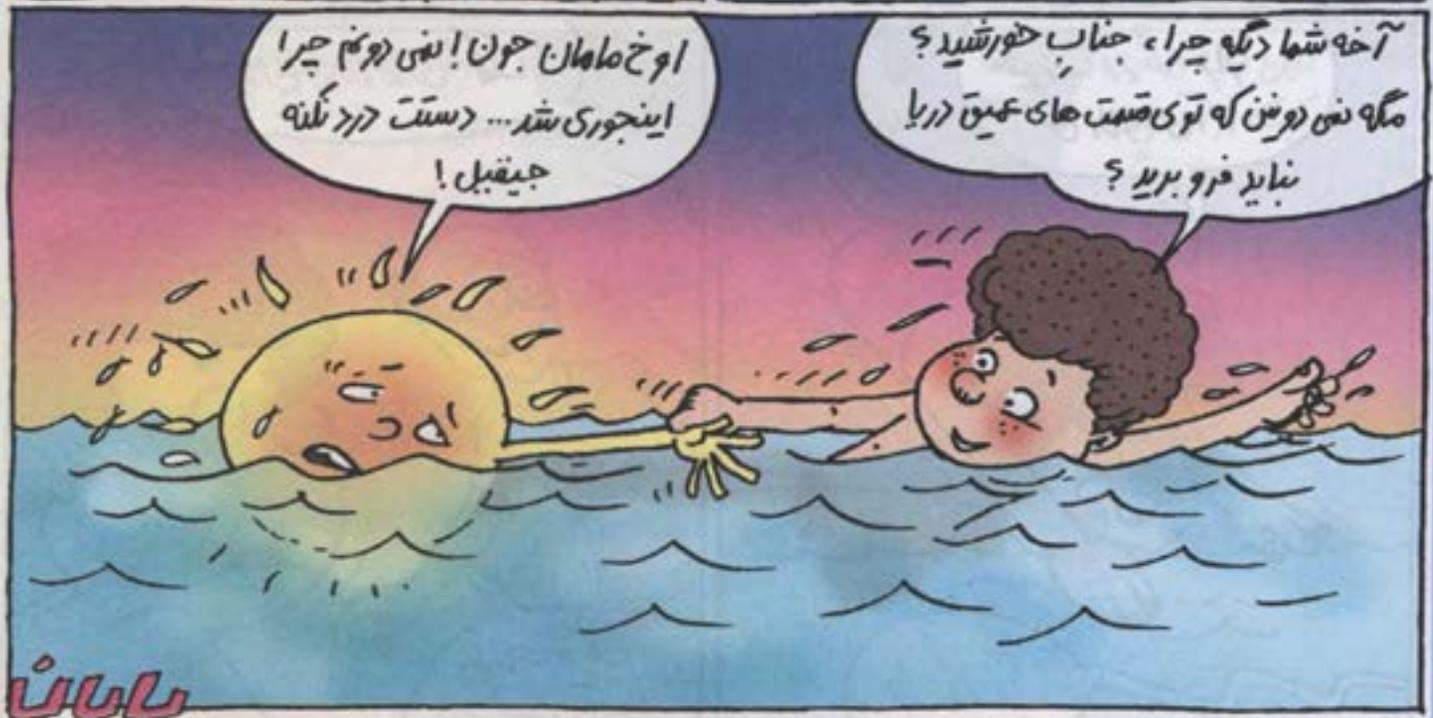


مامان!

مامان! مامان! کمک!



بالاخره تک  
بلائی سرش آمد!



پایان



با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



اسب



قورباغه



حلزون



مورچه



گوسفند



گورخر

## چمنزار

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز  مشغول علف خوردن بود که  او را دید و گفت:

«من چمنزار زیبایی دارم که فقط مال من است.»

 گفت: «فقط مال خودت؟»

 گفت: «فقط مال خودم! بیا تا آن را به تو نشان بدهم.»

 و  رفتند و به چمنزار زیبایی رسیدند.

همین موقع  آن‌ها را دید و گفت: «این چمنزار زیبا مال من است.»

گفت: «نه! مال من است.»



ناگهان از پشت علف‌ها بیرون پرید و گفت: «اما این هم‌نزار مال من است.»



نگاه کردند.



ناگهان گفت: «چه فبر شده! چرا شلوغ می‌کنید! کی گفته به هم‌نزار من بیایید!»



پرسید: «هم‌نزار تو!»



گفت «بله! هم‌نزار من!»



ناگهان سرش را از صدفش بیرون آورد و گفت: «نه! هم‌نزار من!» و سر و صدا شروع شد.



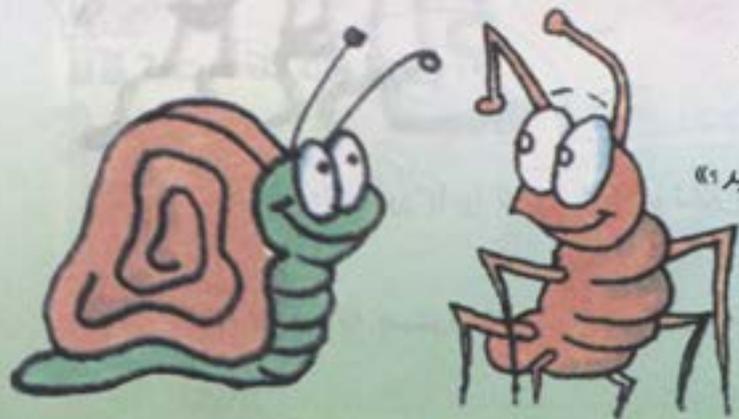
فریاد می‌زدند که «این هم‌نزار من است.»



بی‌چاره که با تعجب به آن‌ها نگاه می‌کرد گفت:



«این هم‌نزار فیلی فیلی بزرگ است. چرا با هم دعوا می‌کنید!»



گفت: «چون من این‌جا را پیدا کردم.»



گفت: «من زودتر از تو این‌جا را پیدا کردم.»



گفت: «من این‌جا زندگی می‌کردم.» 

گفت: «فانه‌ی من در این چمنزار است.» 

گفت: «من زودتر از همه‌ی شما به این چمنزار آمدم.» 

سرش را تکان داد و رفت. 

گفت: «کجا می‌روی؟» 

گفت: «به چمنزاری که مال همه‌ی ما است.» 

گفت: «این‌جا بمان و هرچه قدر که می‌خواهی علف بخور.» 

گفت: «این چمنزار خیلی بزرگ است.» 

گفت: «و برای همه‌ی ما‌ها دارد.» 

خندید و گفت: «برای همه‌ها!» 

گفت: «قبول!» 

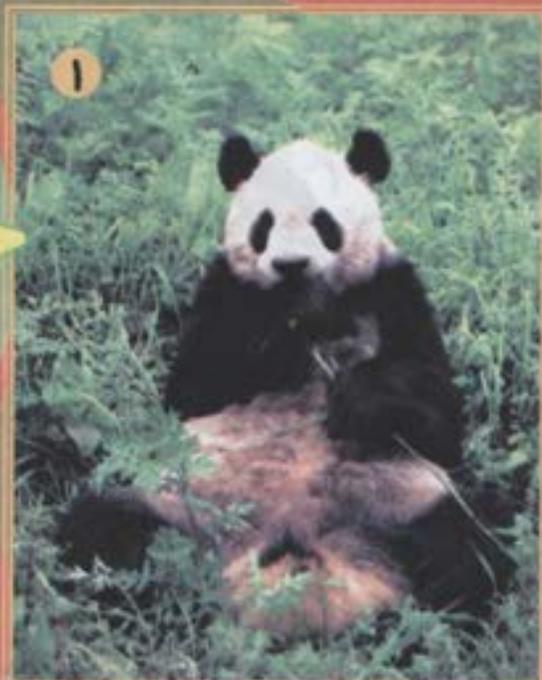


بعد همه خندیدند و با هم دوست شدند. دوستانی در یک چمنزار بزرگ و زیبا!

# قصه‌ی حیوانات



۲) و پاندا کوچولو مشغول بازی که ناگهان ...



۱) مادر مشغول غذا خوردن بود...

۳) پایش لیز خورد و افتاد توی یک گودال.



۴) پاندا کوچولو، هم ترسیده بود و هم تنش درد می‌کرد.





۶) پاندا کوچولو مادرش را دید  
و سعی کرد از درخت بالا برود.

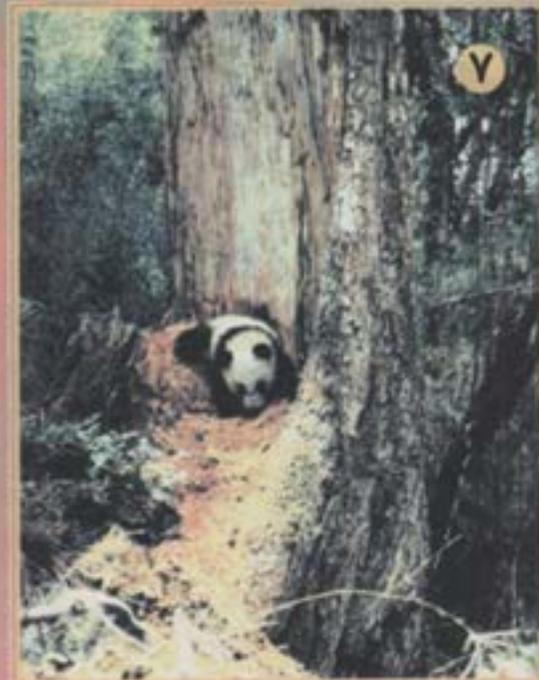


۵) مادر صدای او را شنید و برای کمک به پاندا کوچولو رفت.

۷) پاندا کوچولو، بالاخره موفق شد.



۸) و پیش مادرش  
برگشت. حالا دیگر  
هیچ جایش درد  
نمی‌کرد.





## گرگ بلا

من و بابا، بازی می کردیم.  
بابا گرگ شده بود و من بره.  
او می خواست مرا بگیرد و بخورد!  
من فرار کردم و رفتم توی آشپزخانه.  
بابا گفت: «منم گرگ بلا! الان تو را می گیرم و می خورم...»  
مامان یک سیب به من داد و یک سیب هم به بابا.  
بابا سیب را گاز زد و یادش رفت که مرا بخورد!

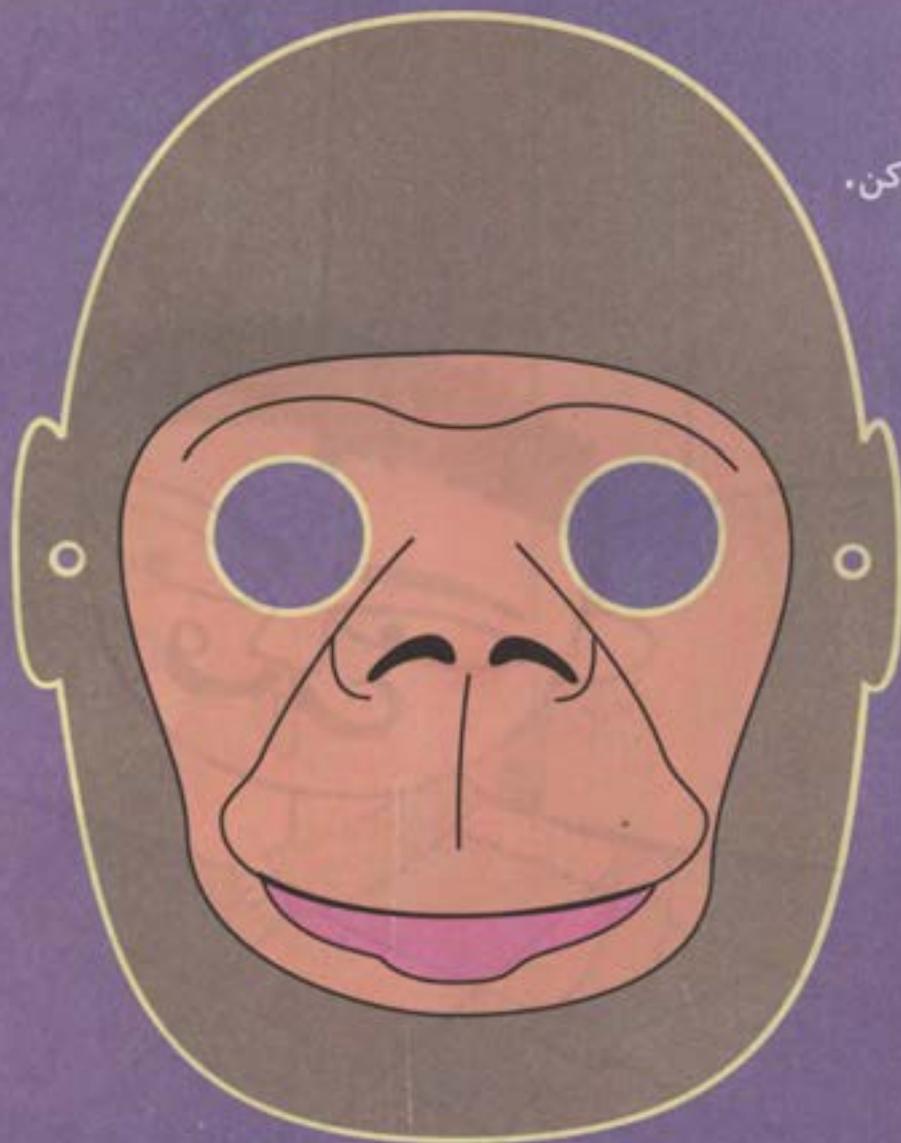




برای درست کردن این ماسک یک  
تکه کش ۴۰ سانتی متری لازم است.

## کار دستی

- از روی خط زرد قیچی کن.
- از سوراخ‌های دو طرف کش رد کن.
- ماسک تو آماده است.



# دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

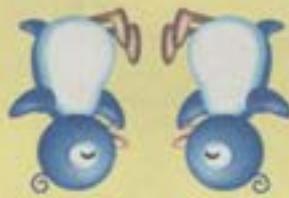
نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:



« نشانی فرستنده: »

جای نمبر

نشانی گیرنده

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)   
 شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحمانی



جیک، جیک، جیک، جیک، چی هستم؟  
تخم پرنده هستم  
تنگ و تاریکه این جا  
خیلی کوچیکه این جا  
فردا که تخم رو می شکنم  
رو شاخه‌ها پر می زنم  
آواز می خونم، « به و به »  
با ناز می خونم، به و به !  
خدای من کمک کن  
که خوب آواز بخونم  
بچه‌ها رو شاد کنم  
کنارشون بمونم

